بسم‌الله الرحمن الرحیم

## اشاره

بحث در مورد مفاهیم تمام شد. حال به بحث عام و خاص که مبحث مهمی است، می‌پردازیم.

لازم است مواردی چند در ارتباط با این مطلب گفته شود:

## سیر تاریخی بحث عام و خاص

اهمیت این بحث ازآن‌جهت که جمع بین عام و خاص و عمومات و مخصصات امری پر مصداق هست و لازمه کار فقیه می‌باشد، زیاد است.

در مقایسه عام و خاص امروز با سده اول و دوم و آنچه در کتب علمای گذشته مثل عده شیخ طوسی بوده، پی می‌بریم که چقدر این بحث گسترش پیداکرده و مباحث دقیقی را در برگرفته و در سیر تاریخی روند خوبی را پیموده است؛ اما مجمل و مبین خیلی رشد چندانی نداشته است. ولی این‌ مباحث لازمه اجتهاد می‌باشند به‌ویژه عام و خاص و مطلق و مبین و ثمره این بحث‌ها در فقه زیاد هست و به کمال و رشد مناسبی دست‌یافته است، البته جایگاه این بحث در مباحث الفاظ است و دایره وسیعی را در بردارد.

این بحث اختصاص به جمله‌های انشائیه ندارد، بلکه در جمله‌های خبریه و توصیفیه جاری می‌شود. ازاین‌رو این بحث اصولی (عام و خاص) در مباحث کلامی و معارفی و اخلاقی و گزاره‌های اخباری شارع نیز جریان دارد؛ ولی نه به این معنا که همه ریزه‌کاری‌هایی که در جملات انشائیه هست در جمله‌های اخباری و توصیفی نیز جاری باشد، بلکه بعضی مباحث هست که اختصاص به گزاره‌های انشائیه و فقه دارد. ولی بافت کلی این مبحث در اخباریات و انشائیات جاری می‌شود، همان‌طور که عام و خاص را در جملات اخباریه جاری می‌کنیم نوعی عنایات ویژه‌ای هم در اخباریات هست که در اصول خیلی به آن پرداخته نشده است.

### عام و خاص و اصول مشترک

بحث عام و خاص جزء قواعد اصولی مشترک بین فقه و معارف و کلام است. در اصول مشترک، مباحث اصول عملیه یا بعضی از مفاهیم نمی‌آید ولی عام و خاص از مباحثی است که باید بیاید؛ در مثل «**اکرم کل عالم و لا تکرم عالم الفاسد»** جمع عام و خاص وجود دارد، البته در جملات اخباری مثل **«إن الْإِنْسانَ لَفي‏ خُسْرإِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحات‏»**[[1]](#footnote-1) که جمله خبریه است ولی عام و خاص در این جمله وجود دارد.

## تعریف عام و خاص

تعاریف زیادی در مورد عام گفته‌شده که به چند مورداشاره می‌شود:

**1)** تعریف صاحب فصول که دو تعریف از ایشان نقل‌شده است:

الف. «اللفظ المستغرق لما یصلح له» لفظی است که هر آنچه در صلاحیت شمول آن باشد را فرامی‌گیرد. وقتی می‌گوییم «**کل عالم»** یعنی هر آنچه می‌تواند عالم آن را فراگیرد.

ب. «مستغرق جمیع جزئیات مفهومه لفظاً» کلامی که همه جزئیات مفهوم را لفظاً در برمی‌گیرد.

**2)** در کتاب قوانین که از شیخ بهایی نقل‌شده است، چنین آمده:

«اللفظ الموضوع للدلالة علی استغراق جزئیات اجزائه او جزئیاته» لفظی که وضع‌شده تا استغراق را در برداشته باشد مثل **«کل عالم یا العلما**» که برای شمول همه جزئیات وضع‌شده است.

**3)** در کفایه مرحوم آخوند می‌فرماید:

الف. «استیعاب المفهوم و شموله لما ینطبق علیه من الافراد» در این تعریف بحث روی استیعاب مفهوم رفته است؛ مثل مفهوم **عالم** که شمولیت دارد نسبت به افرادی که این مفهوم نسبت به آن‌ها انطباق دارد.

ب. «مایکون شاملاً لجمیع ما یصلح عن ینطبق علیه» مفهومی که شامل هر چیزی است که صلاحیت انطباق بر آن شیء را دارد.

**4)** مرحوم خویی

«شمول الحکم لجمیع افراد مدخوله» حکم اکرم شامل همه افراد عالِم می‌شود؛ یعنی افراد متعلقش، عموم را وصف حکم قرار داده است.

**5)** امام خمینی «ره»

عام را وصف عالِم یا حکم نمی‌داند بلکه وصف لفظ کل می‌داند، لفظی که برای شمول وضع‌شده است.

«العام ما دل علی تمام مصادیق مدخوله» آنچه دلالت دارد بر تمام مصادیق مدخولش و عام ادات هستند نه مدخول پس کل دال بر عموم است نه لفظ عالِم.

**6)** شهید صدر

«استیعاب مفهوم وضعاً لافراد مفهوم الآخر» می‌فرمایند عموم برای کل است و استیعاب درست می‌کند برای افراد دیگر

## چند یادآوری

1. معرف به حد و رسم تقسیم می‌شود و هرکدام به تام و ناقص تقسیم می‌شوند. همه این اقسام تحت عنوان معرف هستند.

رسم را «شرح الاسم» می‌گویند. در اصطلاح منطقی بجای اینکه فصل شی را ذکر کنیم روی خواص عام و خاص آن شیء متمرکز می‌شویم؛ یعنی لوازم ذات به‌عنوان معرف بیان می‌شود «**انسان حیوان ضاحک»** است ولی ضاحک وصف انسان است که نشان‌دهنده ذات است.

تفاوت حد و رسم این است که در حد، انگشت روی عناصر ذاتی می‌گذاریم و در رسم، توجه ‌بر خصائص می‌شود که نشان‌دهنده ذات است.

شرح اللفظ آن است که در لغت آمده مثل «**انسان مساوی بشر**» است؛ یعنی تبدیل لفظی به لفظ دیگر و این‌ها جزو معرف منطقی نیستند.

شرح اللفظ می‌تواند دو معنا داشته باشد:

الف) شرح الاسم

ب) گاهی مقابل شرح الاسم است؛ یعنی تعریف گاهی حقیقی و گاهی غیرحقیقی است که به این شرح اللفظ می‌گویند، ولی به اولی شرح الاسم می‌گویند مثل «**انسان حیوان ناطق است**» ولی شرح اللفظ یعنی انسان مساوی بشر در لغت، یا از زبانی به زبان دیگر یا در خود همان زبان به معنای مأنوس‌تر ترجمه‌شده است.

2. اگر بخواهیم تعاریف را دسته‌بندی کنیم می‌گوییم بعضی علما عموم را لفظ قرار داده‌اند و بعضی وصف خود مفهوم مثل «**عالم**» قرار داده‌اند و بعضی این را وصف ادات قرار داده‌اند نه مدخولش مثل «**کل**» و بعضی این را وصف برای حکم قرار داده‌اند.

### تعاریف در غیر ماهیات

دو دیدگاه در اینجا وجود دارد:

الف) در نظام منطقی تعاریف اختصاص به معقولات ماهوی دارد و در مفاهیم انتزاعی و اعتباری بحث معرف را نداریم؛ اما به نظر می‌آید در این مباحث معرف وجود دارد، ولی نه به معنی جنس و فصل؛ چون معقولات جنس و فصل ندارند فلذا می‌شود گفت در اینجا حدّ نیست ولی رسم وجود دارد، چون می‌توان آن‌ها را تعریف کرد.

ب) در مفاهیم ماهوی هر چهار قسم از حد و رسم تام و ناقص جریان دارد، اما در مفاهیم انتزاعی و اعتباری یعنی در معقولات منطقی و فلسفی حد تام و ناقص وجود ندارد؛ ولی به معنی خواص آن‌ها هست و می‌توان از آن‌ها یک معرف رسمی ارائه داد.

پس در اینجا نمی‌خواهیم شرح الالفظ کنیم یعنی العام به معنی الشامل. ولی ما می‌خواهیم عام را بشناسیم فلذا این‌ها واقعاً تعریف هستند و تعریف شرح الاسم است و می‌توان گفت به‌منزله جنس و فصل هست و حتی می‌توان گفت حدّ است.

1. . سوره عصر، آیه 2و3 [↑](#footnote-ref-1)